

غرض وعد

زندگی نامُ سرِ یخ بستان عبدالحمید نجفی

نویسنده: محمد معما



غرش رعدا

محمد معما
شهرام جانفشان، محمد معما
عماد فردا
پیشین: اول، بهار ۱۳۹۴
۲۵،۰۰۰ تومان
۲۰۰ نسخه

سرشناسه: معما، محمد، ۱۳۵۷ -

عنوان و نام پدیدآور: غرش رعدا، محمد معما

مشخصات نشر: تهران: عماد فردا، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۳۹۲ ص.: مصور: ۱۳ × ۲۱ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۶۰-۵۸-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیبای مختصر

یادداشت: فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی:

<http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است

شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۸۲۶۳۶

۰۹۱۲۷۵۴۶۷۵۵ / ۰۱۹۱.۶۶۴۹

www.emad.ir

۷ | مقدمه

۱۳ | یکم |

تو دیکه - دانشکده

۴۵ | دوم |

تو دیکه - دانشکده

۹۱ | سوم |

تو دیکه - دانشکده

۱۲۷ | چهارم |

اولین پرواز - پرواز عمومی - دانشکده - دانشکده

۱۷۵ | پنجم |

تو دیکه - دانشکده - دانشکده

۲۲۱ | ششم |

تو دیکه - دانشکده - دانشکده

۲۶۵ | هفتم |

تو دیکه - دانشکده - دانشکده

۳۱۱ | هشتم |

تو دیکه - دانشکده - دانشکده

۳۵۳ | نهم |

تو دیکه - دانشکده - دانشکده

۳۷۱ | آلبوم تصاویر |

۳۸۷ | معرفی جنگنده‌ها |

مقدمه

هشت سال حماسه...

هشت سالی که جلوه‌گرایثار و رشادت و شهادت مردانی است که لحظه‌ای در برابر دشمن بعضی آرام ننشستند، حماسه‌ها آفریدند و با خون خود درخت نوپای انقلاب را آبیاری کردند. هشت سالی که برای بسیاری سال‌های انتظار و فراق بود. هشت سالی که یادآور خونی است که روزی در این سرزمین ریخته شد و اشکی که در روز وداع در گوشه چادری پنهان شد. در تمام این لحظات سرنوشت‌ساز، آسمان در تسخیر عقابان تیزپرواز نیروی هوایی بود. و حماسه مردان آهنین بالی رقم خورد که جولانگاهشان از سرزمین‌های داغ خوزستان تا کوه‌های سربه‌فلک‌کشیده کردستان و آذربایجان و فراتراز مرزهای ایران بود؛ راست‌قامتان گلگون‌بال و مردان رشیدی که رشادت آن‌ها بر تمام تاریخ این سرزمین سایه افکنده است.

بسیاری از این اسطوره‌ها امروز در میان ما نیستند. بعضی در بستر رنج بیماری

ناشی از جراحت نبرد به سر می‌برند و بعضی هم برف پیری سرو صورتشان را سفید کرده است. اینان تاریخ زنده دوران دفاع مقدس اند؛ مردانی که با اراده آهنین آسمان را به تصرف خود درآوردند. خلبان‌هایی که به راستی پاسدار آسمان ایران‌اند.

عبدالحمید نجفی یکی از این خلبان‌هاست. او خودش را به آسمان سپرد و عاشق آسمان بود. و مگر می‌شود عاشق آسمان باشی و عشق بازی نکنی! نجفی، سرافراز از هشت سال دفاع مقدس، از روزهای صاف و ابری زندگی‌اش می‌گوید. او می‌خواست به دانشگاه برود، اما به یک‌باره تصمیمش عوض می‌شود و ترجیح می‌دهد مسافر آسمان باشد. مسافری که شاید در روزهای اول پروازش هرگز فکر نمی‌کرد هر بار که راهی آسمان می‌شود سفرش با گلوله‌هایی همراه باشد که پیام‌آور مرگ است. ولی او هرگز پاپس نکشید. مردانه جنگید و هدایت‌گر پرنده‌ای شد که خشم ملت ایران را در قالب بمب‌ها و راکت‌ها بر زرادخانه‌های دشمن فرو می‌ریخت. و چه روزها و شب‌هایی که چشم به راهش بودند. چشم به راه مسافری که به آسمان سپرده بودند.

با او همراه شدم و داستان ایشارو از خودگذشتگی مردان بزرگی را از زبانش شنیدم که بیش از نیمی از آن‌ها بال گشوده و پروازی دیگر را آغاز کرده‌اند. به قصه مردان گمنام، قصه مادران منتظر گوش دادم و سرشار از عشق شدم. عشق به سرزمینی که متعلق به آن هستم. سرزمینی که جانفشانی در آن رسمی دیرینه است و هنوز هم چنین است. به راستی پیام شهیدان مصداق این بیت است:

من آن سرباز جانباز رشید ملک ایرانم

که من در راه حق بر کف نهادم عاقبت جانم

به راه میهن و دینم فدا کردم جوانی را

به آگاهی پسندیدم بهشت جاودانی را

به امید اینکه توانسته باشم سهمی هرچند کوچک در بازگویی رشادت این

مردان خدایی داشته باشم، آن را به روح بلند و پرفتوح تمامی شهدای هشت سال دفاع مقدس، به خصوص خلبان‌های شهید نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، تقدیم می‌کنم.

محمد معما

بهمن‌ماه ۱۳۹۳

www.ketab.ir